روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

دوشنبه • ۲۱ دی ۱۳۹۴ • ۳۰ ربیع‌الاول ۱۴۳۷ • ۱۱ژانویه ۲۰۱۶ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۹۲ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۱۷:۳۰ • اذان صبح‌فردا ۵:۴۶ • طلوع آفتاب ۷:۱۴

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آچارکشی

اعترافات قصور و تقصیر

● **پوریا عالمی:** یکی از مسئولان گفت بالارفتن از دیوار سفارت عربستان کاری اشتباه بوده و خواستار برخورد با «قصور» و «تقصیر» در این حادثه شد. (ایسنا) به همین مناسبت ما مصاحبه‌ای چالشی با قصور و تقصیر ترتیب دادیم تا ترتیب اثر داده شود.

آچار: خودتان را معرفی کنید و بگویید هنگام بالارفتن از دیوار سفارت عربستان کجا بودید؟

تقصیر: من تقصیرم، اما تقصیر من نیست و تقصیر پدرم بود که من تقصیرم. اسم من درواقع تقصیر نیست و تق‌سیر بود که تفسیرهای متفاوتی از آن می‌شد. من کلا فعالیت سیاسی نمی‌کنم و فعالیت گیاهی می‌کنم و هنگام بالارفتن از دیوار با دوستم تق‌پیاز رفته بودیم توی باغچه تق‌ترب‌بازی کنیم.

قصور: من مقصرم، اما من مقصر نیستم و همه‌چیز تقصیر داداشم تقصیر است. شب حادثه من فقط قلاب گرفتم. همان‌طور که می‌دانید در امر شکار، قلاب وسیله است و هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.

آچار: چه کسانی به شما گفتند از دیوار بالا بروید؟

تقصیر: من در باغچه بودم و کلا از ارتفاع می‌ترسم. یک‌بار هم که کلید را جا گذاشته بودم ترسیدم از دیوار بالا بروم.

قصور: من کلید دارم، چرا باید از دیوار می‌رفتم؟ (تعجب حاضران)

آچار: حرف آخرتون.

تقصیر: من در باغچه بودم. البته آفتاب که زد دیدم باغچه خودمان نیست و باغچه سفارت است. این هم تقصیر من نیست. من قبلا گفتم که با تق‌پیاز رفته بودیم تق‌ترب‌بازی. منتها تق‌پیاز هی به من می‌گفت: هی تق‌سیر! بیا از این آب‌ترب‌ها بخور جیگرت حال بیاد. آب‌ترب خواب‌آور است و صبح که من از خواب بیدار شدم، دیدم باغچه خودمان نیستیم و تق‌پیاز و تق‌ترب هم گذاشتند رفتند، نارفیق‌ها. مقصر می‌توانست جلوی من را بگیرد که جلوی من را نگرفت.

قصور: من تکذیب می‌کنم. تقصیر طوری حرف می‌زند که قسر در برود. من مقصرم، اما از سر تقصیر کسانی که هجوم آوردند و هل دادند نمی‌گذرم. من راستش دنبال تلفن می‌گشتم که زنگ بزنم خانه و بگویم دیر می‌آیم. تقصیر به من گفت از دیوار می‌پرد بالا و تلفن را برمی‌دارد و می‌آورد، منتها گویا خیلی‌ها دنبال تلفن رایگان می‌گشتند، چون تا تقصیر پرید بالای دیوار همه پریدند بالای دیوار و هرچی تلفن رایگان توی سفارتخانه بود برداشتند و آمدند بیرون. هرچند من مقصرم، اما من عذر چیز دارم، عذر تقصیر دارم.

کارتون خواب

رضا جنگی
rezacartoon@gmail.com

یادداشت

خنده و فراموشی

رؤیا صدر

بله، خنده مسئله مهمی است. این‌روزها، ما در فضاهای مجازی و حقیقی به هم که می‌رسیم می‌خندیم. ما از هر سوژه وسیله‌ای برای خنده ساخته‌ایم و با کمک تکنولوژی عصر ارتباطات به گسترش و بسط آن پرداخته‌ایم. شوخی با دنیا و مافیها در جامعه ما تبدیل به یک فرهنگ شده است. ما به جیبوتی می‌خندیم، به سبک زندگی مردمانش، جمعیتش، مساحتش، حتی به نامش... خنده با فراموشی نسبت دارد. خیلی‌ها این روزها می‌خندند تا فراموش کنند و تاب آورند. خنده با انتقام هم نسبت دارد. ما می‌خندیم و می‌خندانیم تا از یک عمل ناپسند انتقام بگیریم و کم نیاوریم. این خنده در جامعه امروز در سایه حضور تمام‌وقت رسانه‌های مجازی، بخش مهمی از لحظات زندگی فردی و اجتماعی ما را پر کرده است؛ ولی مسئله آنجاست که در عنصر فراموشی و انتقام نهفته در خنده این روزهای ما رنگی از تحقیر و توهین و ستیزِ نژادی نیز هست. گویی ما یک رخداد سیاسی را بهانه بسط و گسترش فرهنگ نفرت از یک نژاد ساخته‌ایم، آن‌هم با ابزار طنز که مردمی‌ترین بخش از ادب و هنر است؛ اما این پایان ماجرا نیست. طنز شمشیر دولبه است؛ همان‌قدر که برانگیزاننده و آگاهی‌بخش است می‌تواند در فرونشاندن حساسیت‌های جامعه مؤثر باشد. چون التیام‌بخش است، روحیه انتقام مردمی را سیراب می‌کند و می‌تواند نقش سوپاپ اطمینان را در رخدادهای جامعه ایفا کند! این‌روزها گاه از قلم‌هایی جوک و لطیفه درباره محل جیبوتی در دنیا می‌بینیم که در عمل و نظر با تندروی نسبتی دارند و سزاوار است در فضایی جدی به بحث درباره نتایج برخی تندروی‌ها و تنداندیشی‌ها بپردازند. دراین‌میان طنز اگر به‌جای بررسی زمینه‌های پدیداری رخدادهای اخیر به مساحت و نقشه کشورها بپردازد، عملا آدرس غلط داده و راه را بر بررسی نقادانه رخدادها (که هدف غایی طنز است) بسته است. اینجاست که طنز در سایه این تغییر جهت خود را نفی می‌کند و به ضد خودش تبدیل می‌شود...

تجربه دیگران

گلدن‌گلوب با طعم کافی

شرق: این روزها اوباما جنگی بی‌تفنگ را علیه آزادی داشتن اسلحه آغاز کرده است. پس از قطرات اشکی که او در مراسم قربانیان کودک یکی از این حمله‌ها در آمریکا ریخت، تصمیم جدی در این زمینه گرفته و هنرمندان و افرادی نیز همراه شده‌اند. شاید کسانی که مراسم گلدن‌گلوب را تماشا کنند، از این همراهی بیشتر آگاه شوند. چند روز پیش نزدیک به صد نفر از چهره‌های سرشناس با امضای نامه‌ای از اقدام اوباما علیه خشونت‌های مرتبط با سلاح گرم حمایت کردند. از پنج روز پیش تاکنون در توییتر اوباما جز درباره این ماجرای تلاش برای فعالیت‌های ضدخشونت‌طلبانه، مطلبی منتشر نشده است. او از این موضوع گفته که شاید لابی‌ها کنگره را تحت فشار قرار ندهد ولی ما نباید بگذاریم فرزندانمان گروگان‌های اسلحه‌ها باشند یا اینکه چطور دلالان اسلحه می‌توانند بر سر جان کودکانمان معامله کنند. هرچند هشتگی به نام «enough» تشکیل شده است تا در شبکه‌های مجازی حامیانی را علیه آزادی اسلحه جمع‌آوری کند اما چندان در این چند روز از آن استقبال نشده است. اما جای امیدواری باقی است و باید دید این شرایط می‌تواند تغییر کند چنان‌که به گزارش خبرآنلاین، الیزابت بنکس، بردلی کوپر، ویل فرل، جان هام، مایکل کیتون، رشیدا جونز و پل راد تنها هفت نفر از چهره‌های سرشناسی هستند که در حمایت از رئیس‌جمهور آمریکا نامه‌ای را امضا و منتشر کردند. این اقدام از سوی کمپین «بردی» برای متوقف‌کردن خشونت‌های مرتبط با سلاح گرم پشتیبانی می‌شود و سازمان‌دهندگان آن از حامیان کمپین درخواست می‌کنند ضمن پشتیبانی از هشتگ «enough» در شبکه‌های اجتماعی، از ستاره‌های حاضر در مراسم جوایز گلدن‌گلوب بخواهند نظر خود را درباره این خشونت‌ها اعلام کنند. نامه مذکور با سپاس از اقدامات شجاعانه اوباما علیه خشونت‌های مرتبط با سلاح گرم آغاز می‌شود. در ادامه با اشاره به حوادث تیراندازی مرگ‌بار اخیر در آمریکا، آماری از این خشونت‌ها ارائه می‌کند. در قسمتی از این نامه آمده است: «ما به اندازه کافی شاهد تراژدی‌های غیرقابل‌تصور و بی‌عملی در برابر آنها بوده‌ایم. این سطح از شرارت، هر انسان با وجدانی را می‌آزارد».

یک دیده‌بان

آتش‌بازی‌های بی‌روح!

کمیل روحانی: چند شب پیش در حال رانندگی بودم که صدای انفجاری نه‌چندان‌مهیب، حواس من را به خود جلب کرد. صدای ضبط را کم و ماشین را به گوشه‌ای هدایت کردم تا ببینم داستان از چه قرار است. هرچه به اطراف نگاه کردم خبری نبود... انگار کسی جز من این صدا را نشنیده بود یا حداقل به آن توجه نمی‌کرد. چند لحظه منتظر شدم و دیدم دوباره همان صدا آمد و سطح خیابان روشن شد.

متوجه شدم از همان آتش‌بازی‌های مناسبتی است و قرار بر این است که با این نورافشانی‌ها شاد شویم! به سمت محل اصلی آتش‌بازی حرکت کردم. انفجارها به اوج خود رسیده بود و فاصله زمانی آنها کم شده بود. به صورت مردم نگاه کردم. کمتر کسی آسمان را می‌نگریست. به نظر تنها مخاطب خاص این آتش‌بازی کودکان بودند که گاهی آسمان را با ذوق به مادرشان نشان می‌دادند و البته نه به اندازه ذوقی که ما در دوران کودکی از تنها آتش‌بازی سال، یعنی آتش بازی ۲۲ بهمن می‌کردیم... . بی‌تفاوتی مردم به این عمل؛ چند وقتی است که برایم جالب شده، اما به نظرم تنها دلیلش گرفتاری‌ها و دل‌مشغولی‌های مردم نیست. گرفتاری همه جای دنیا اپیدمی است. هرچه توسعه بیشتر، وقت برای سرخاراندن عموم مردم کمتر. مسئله اصلی نبود برنامه‌ریزی برای ترغیب مردم به شادی است. انگار در این مناسبت‌ها متصدیان و مسئولان مربوطه تنها باید رفع تکلیف کنند. انگار تنها به قول معروف قرار است توپی در شود و ما هم احتمالا آماری بدهیم که در فلان تعداد شهر بهمان تعداد توپ در شد!! نه اطلاع‌رسانی می‌شود و نه انگار این مراسم‌ها اصولا برای مردم تدارک دیده می‌شوند. نه برگزاری جشن‌های خیابانی برای عموم مردم را بلدیم و نه می‌خواهیم یاد بگیریم. روزگاری به عنوان یک ایرانی آرزو داشتم در هنگامه نوروز اثری از نوروز را در سطح شهر ببینم. اثری که بانی آن دولت باشد. شاید فعلا باید به همین توپ‌درکردن‌ها و آتش‌بازی‌های بی‌روح دلخوش کرد، به این امید که روزی با چاشنی برنامه‌ریزی هم همراه باشد.